

تقدیم به محضر استاد منوچهر مرتضوی

دکتر مه‌ری باقری*

حکایت مرد آویزان در چاه

بررسی پیشینه یکی از تمثیلات کلیله و دمنه

مقدمه:

تمثیله‌ها و داستانهای عبرت‌انگیز در میان اقوام هند و ایرانی از دیرباز رواجی خاص و نقش بسیار مهمی در امر تعلیم و تربیت داشته است. بسیاری از این داستانها در مجموعه‌های داستانی از قبیل داستان حیوانات، مستقیماً و مستقلاً از منبعی هندی به طور کامل به فارسی برگردانده شده یا مورد اقتباس و تقلید قرار گرفته است و برخی دیگر به صورت تمثیل یا حکایت از متنی هندی اخذ شده، به طور پراکنده در متون ادبی فارسی به کار رفته است. مجموعه اذنیات اندرزی فارسی مشحون از این قبیل اقتباسهاست. در این متون که بخش کلانی از گنجینه ادب فارسی را تشکیل می‌دهد، مواعظ و وصایا اغلب، به

* عضو هیأت علمی گروه آموزشی فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز

صورت حکایات اخلاقی تمثیل وار بیان می‌شود.

یکی از مهم‌ترین منابع ادبی اندرزی که همواره از بدو آشنایی با آن تا امروز در مدارس و محافل تعلیمی، حکایات آن تدریس و آموزه‌های آن تحصیل می‌شوند، کتاب «کلیله و دمنه» است.^۱ اهتمام دو تن از بزرگان ادب فارسی، رودکی و قانعی^۲ در به نظم کشیدن کلیله و دمنه در قرون متقدم مؤید رواج و نقش ویژه این کتاب در شیوه تعلیم و تربیت روزگاران پیشین است و دلیل اقتباس و تکرار مضامین آن را در کتب عدیده فارسی و عربی آشکار می‌کند.

همچنانکه بر همگان معلوم است، اصل کتاب «کلیله و دمنه» را ایرانیان در دوره ساسانی از هندوستان آورده‌اند و این مطلب در آغاز کلیله و دمنه از کلام بزرگمهر بختگان بدین گونه تصریح شده است: «این کتاب کلیله و دمنه فراهم آورده علیا و براهمه هند است در انواع مواعظ و ابواب حکم و امثال».^۳ برگردان این جنگ حکمت و اخلاق از زبان هندی به زبان فارسی میانه، سبب رواج و انتشار حکایات آن در ایران شد و به سبب جایگاه خاصی که در فرهنگ و ادب ایرانیان یافت، ابن مقفع به ترجمه آن به زبان عربی همت گماشت. چنانکه در پایان مقدمه خود بر کتاب کلیله می‌نویسد: «و ما چون اهل پارس را دیدیم که این کتاب را از زبان هندی به پهلوی ترجمه کردند، خواستیم که اهل عراق و بغداد و شام و حجاز را از آن هم نصیب باشد، و به لغت نازی که زبان ایشانست ترجمه کرده آمد.»^۴

منبع اصلی این کتاب به زبان هندی، «پنجه تتره» است و همچنانکه از نام آن برمی‌آید حاوی پنج کتاب است از این قرار: جدایی دوستان، بته دست آوردن دوستان، جنگ بومان و زاغان، از دست دادن مزایای مکتسب، فاعل

اعمال نسنجیده^۵. در متن سنسکریت پنجه تتره همانند برخی از متون بودایی، قطعات نظم و نثر درهم آمیخته، انشا شده است.^۶

ابن مقفع در ترجمه عربی خود ذکر می‌کند که کلیله و دمنه پانزده باب است، از آن اصل کتاب که هندوان کرده‌انداده باب است: شیر و گاو، بازجست کار دمنه، دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو، بوف و زاغ، پادشاه و فزیه، گربه و موش، شیر و شغال، بوزینه و باخه، تیرانداز و ماده شیر، زاهد و مهمان او، و آنچه از جهت پارسیان بدان الحاق افتاده است بر پنج باب است: برزویه طبیب، زاهد و راسو، پادشاه و برهمنان، زرگر و سیاح و شاهزاده و یاران او.

در نخستین باب کلیله و دمنه فارسی، سرگذشت برزویه پزشک و غلت مسافرت او به هندوستان از زبان خودش و به قلم بزرگمهر به تفصیل بیان شده است.^۷ در این باب برزویه ضمن شرح و بسط احوال و افکار و دگرگونیهای روحی و جستجوهای فکری خود - برای تنبیه و هشیاری مردمان و تأکید بر عدم ثبات و ناپایداری دنیا و امور دنیوی - داستانی نقل می‌کند که به نام «حکایت مرد آویزان در چاه» شهرت یافته. این حکایت که در ادبیات جهان سخت مشهور و معروف است، چنین است:

«مردی از پیش اشتر مست بگریخت و به ضرورت، خویشتن در چاهی آویخت و دست در دو شاخ زد که بر بالای آن روییده بود و پایهایش بر جایی قرار گرفت: در این میان بهتر نگریست، هر دو پای بر سر چهارمار بود که سر از سوراخ بیرون گذاشته بودند. نظر به قعر چاه افکند، ازدهایی دید دهان گشاده و افتادن او را انتظار می‌کرد. به سر چاه التفات نمود. موشان سپید و سیاه بیخ آن شاخها را دایم بی‌فتور می‌بردند و او در اثنای این محنت تدبیری می‌اندیشید و خلاص خود را طریقی می‌جست. پیش خویش زنبورخانه‌ای و

قدری شهد یافت، چیزی از آن به لب برد، از نوعی در حلاوت آن مشغول گشت که از کار خود غافل ماند و نیندیشید که پای او بر سر چهار مار است و نتوان دانست که کدام وقت در حرکت آیند، و موشان در بریدن شاخها جدّ بلیغ می‌نمایند و البته فتوری بدان راه نمی‌یافت، و چندانکه شاخ بگسست در کام ازدها افتاد.»

این تمثیل در کتاب پنجه تنتره و روایات مختلفی که از آن به زبان هندی موجود است وجود ندارد. از این رو با توجه به توضیحی که از قول برزویه در پایان آن افزوده شده است:

«پس من دنیا را بدان چاه پرآفت و مخافت مانند کردم...»

در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که این تمثیل ساخته و پرداخته و پرداخته برزویه باشد. در حالی که این داستان یکی از مشهورترین و جالب‌ترین داستانهای هندی است که از قدیم‌الایام به صورت گسترده‌ای، هم در هند و هم در نقاط دیگر جهان شایع شده است. چگونگی انتقال و انتشار این داستان در ادبیات جهان را محقق آلمانی به نام «کُهن = Kuhn» در قرن نوزدهم میلادی به تفصیل بررسی کرده است.

در ادبیات فارسی حکایت «مرد آویزان در چاه» علاوه بر کلیله و دمنه در متون دیگر عرفانی و حکمی نیز راه یافته است. از جمله در کتاب معروف «بلوهر و بوداسف» که حاوی افسانه زندگی بوداست. در این داستان، «بلوهر» فرزانه‌ای وارسته و تارک دنیا است که برای ارشاد «بودا» و ترغیب وی برای رها کردن جاه و تشویق برای یافتن حقیقت و تأکید بر ناپایداری دنیا و هر چه در آنست، تمثیل «مرد آویزان در چاه» را نقل می‌کند. پس از پایان داستان آمده است: «بوداسف گفت: این مثل بسیار عجیب است. بسی مطابق است با

احوال دنیا».

تنها مورد متفاوتی که در این دو روایت به چشم می‌خورد آنست که، مرد آویزان در چاه در حکایت بلوهر از پیش پیلی مست و در کلیله و دمنه از پیش اشتری مست می‌گریزد.

سنائی غزنوی نیز در اثر نفیس خود «حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه» در تحذیر کردن انسان از فریبکاری گنده پیر جهان، از این تمثیل بهره جسته آن را بدین گونه به نظم کشیده است:^۹

حکایت

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| آن شنیدی که در ولایت شام | رفته بودند اشتران بچرام |
| شتر مست در بیابانی | کرد قصد هلاک نادانی |
| مرد نادان ز پیش اشتر جست | از پیش می‌دوید اشتر مست |
| مرد در راه خویش چاهی دید | خویشتن را در آن پناهی دید |
| شتر آمد به نزد چاه ناگاه | مرد بفرگند خویش را در چاه |
| دستها را به خار زد چون ورد | پایها نیز در شکافی کرد |
| در ته چاه چو بنگرید جوان | اژدها دید باز کرده دهان |
| دید از بعد محنت بسیار | زیر هر پاش خفته جفتی مار |
| دید یک جفت موش بر سر چاه | آن سپید و دگر چو قیر سیاه |
| می‌بریدند بیخ خار بنان | تا درافتد به چاه مرد جوان |
| مرد نادان چو دید حالت بد | گفت یارب چه حالتست این خود |
| در دم اژدها مکان سازم | یا به دندان مار بگدازم |
| از همه بدتر این که شد کین خواه | شتر مست نیز بر سر چاه |

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ایزدش از کرم دری بگشاد | آخر الامر تن به حکم نهاد |
| اندکی زان ترنجبین لطیف | دید در گوشه‌های خنار نحیف |
| کرد پاکیزه در دهان افکند | اندکی زان ترنجبین برکند |
| مگر آن خبوف شد فراموشش | لذت آن بکرد مدهوشش |
| چار طبعت بسان این افعی | تویی آن مرد و جاهت این دنیی |
| که بُرد بیخ خارین در دم | آن دو موش سیه سفید دژم |
| بیخ عمر تو می‌کنند تباہ | شب و روزت آن سفید و سیاه |
| گور تنگست زان‌نه‌ای آگاه | ازدهایی که هست بر سر چاه |
| اجل است ای ضعیف کوتاه دست | بر سر چاه نیز اشتر مست |
| می‌دانی ترنجبین تو چیست | خارین عمر توست یعنی زیست |
| که تو را از دو کون غافل کرد | شہوت است آن ترنجبین ای مرد |

سنایی در این زوایت، به جای «عسل» که مایه غفلتِ مردِ آویزان در

چاه می‌شود، «ترنجبین» آورده است.

مقابله این حکایت بخصوص در دو کتاب «کلیله و دمنه» و «بلوهر و

بوداسف» و توجه به جزئیات آنها تردیدی برجای نمی‌گذارد که هر دو حکایت دارای اصلی واحد هستند و برزویه، مترجم و ناقل آن به ادب پارسی بوده است نه پردازنده آن.

تمثیل «مرد آویزان در چاه» به ادبیات غربی نیز راه یافته و در زمان

یونانی «برلام و جوسافت» = Barlam & Josaphat آمده است.^{۱۰} در جهان ادب مسیحی کمتر اثری از قرون وسطی یافت می‌شود که همانند این داستان آموزنده از اقبال عام و اشتها خاص برخوردار باشد. در این داستان یونانی که در حقیقت روایت مسیحی شده داستانی از زندگی بودا مذبوط در کتاب «بلوهر

و بوذاسف» می‌باشد، گرویدن هندیان به مسیحیت به وسیلهٔ عابدی زاهد، موسوم به «برلام» بیان می‌شود.^{۱۱}

تألیف این کتاب را مطابق یک سنت تاریخی به قدیسی موسوم به «یوحنا ی دمشقی» نسبت می‌دادند که در قرن هشتم میلادی می‌زیست. ولی تحقیقات بعدی نشان داد که این رمان یونانی در حقیقت ترجمه و گزارش مفصلتر کتابی است به زبان گرجی و مؤلف آن راهبی گرجی به نام «اوتیموس = Euthymius» بوده است که در قرن دهم و اوایل قرن یازدهم می‌زیست. این کتاب که به گونهٔ ماهرانه‌ای صبغهٔ مسیحیت پذیرفته، در واقع برگردان و ترجمه اینست از متن عربی داستان «بلوهر و بوذاسف».^{۱۲}

آسموسن در مقالهٔ محققانه‌ای دربارهٔ این داستان که در جلد سوم دایرةالمعارف ایرانیکا چاپ شده است، می‌نویسد: کتاب "Barlaam and Iosaph" که روایت ایرانی آن «بلوهر و بوذاسف» است، صورت مسیحی شدهٔ داستان بودایی بلوهر و بوذاسف به زبان یونانی است. این داستان به خاطر مقبولیت عامی که یافته بود، از فارسی میانه به زبانهای مختلف از جمله: عربی، عبری، حبشی، ارمنی، گرجی، یونانی و لاتینی ترجمه و از روی ترجمهٔ لاتینی به بقیهٔ زبانهای مهم اروپایی نیز برگردانده شده است.

نام "Iosaph" در روایت یونانی، صورت تحریف شدهٔ "bodhisattva" که احتمالاً برگرفته از صورت مانوی "Bwdysaf" است. در مجموعهٔ اوراقی که از کشفیات تورفان واقع در ترکستان چین به دست آمده، قطعاتی از داستان «بلوهر و بوذاسف» به زبانهای اویغوری، پارتی و فارسی در میان متون مانوی مکشوفه وجود دارد که تأیید می‌کند این داستان هندی از طریق مانویان به ادبیات مغرب‌زمین راه یافته است.^{۱۳} و به دست آمدن قطعاتی از این داستان به زبانهای

۳ ایرانی میانه مؤید رواج این داستان در ادبیات اندرزی ایران در روزگاران گذشته است. پرفسور هنینگ، در سال ۱۹۵۷ در بیست و چهارمین کنفرانس شرق شناسان، قطعه‌ای از متون مکشوفه مانوی را که در برلین محفوظ است، معرفی کرد. این قطعه به زبان فارسی است و زمان نگارش آن نمی‌تواند دیرتر از نیمه اول قرن دهم میلادی باشد. در این قطعه که برای تحقیقات ما اهمیت فوق العاده‌ای دارد، نام قهرمانان داستان به صورت Bwdysf و Bylwhr آمده است.^{۱۴}

ابوالفرج محمد بن الندیم البغدادی، در کتاب بسیار مهم خود «الفهرست» ضمن برشماری کتبی که در اوایل دوره عباسی به وسیله ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه شد، از کتابهای «البد»^{۱۵}، «بوداسف و بلوهر» و «بوداسف مفرد» نام می‌برد.^{۱۶} آسموسن نیز در تحقیقات اخیر خود روایت فارسی میانه مانوی این داستان را مأخذ ترجمه عربی آن می‌داند و با توجه به قول ابن ندیم می‌افزاید که بغداد در دوره عباسی یک مرکز جهانی علمی و ادبی محسوب می‌شد و ابن مقفع که دارای گرایشهای مانوی نیز بود کتاب بلوهر و بوداسف را به عربی ترجمه کرد. این ترجمه عربی از بین رفته، ولی مأخذ بسیاری از روایات عربی دیگر شده است.^{۱۷} که بعضی از آنها مأخذ ترجمه عبری این داستان موسوم به «پسر پادشاه واعابد» محسوب می‌شود. این روایت عبری تحت عنوان «شاهزاده و صوفی» به وسیله الیسه ابن ساموئل به زبان فارسی و یهودی ترجمه شده است. از سوی دیگر ترجمه عربی یا یکی دیگر از روایات مأخوذ از آن در قرن نهم میلادی به گرجی برگردانده شد. از این ترجمه گرجی که «زندگی یوداسپ قدیس» نام دارد، روایت گرجی دیگری تألیف شد که به نام «خرد بلهور» معروف است و نیز یک ترجمه یونانی به وسیله اوتیمیوس Euthymius از آن

کتاب صورت گرفت که به نام «برلام و ایوسف» = Barlaam and Ioasaph شهرت دارد.^{۱۸} همچنانکه پیش از این ذکر شد، قبلاً تألیف این کتاب را به «یوحنا دمشقی» نسبت می‌دادند. این روایت یونانی منبع اصلی و مادر تمامی روایات مسیحی است که بعدها در قرون وسطی به زبانهای مختلف ترجمه شد و رواج یافت.

با اینکه ترجمه عربی ابن مقفع از کتاب «بلوهر و بوداسف» خود از میان رفته است، چند روایت عربی دیگر که به احتمال زیاد از آن مأخوذ است، وجود دارد. در سال ۱۸۸۸ میلادی، کتابی به نام «بلوهر و بوداسف» به زبان عربی در بمبئی به چاپ رسیده است که مطالب آن مربوط به زندگی بودا است و ظاهراً در تألیف آن مندرجات دو کتاب «البد» و «بوداسف و بلوهر» به هم آمیخته است.^{۱۹} همچنین یکی از این روایات را «ابن بابویه» در کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة» آورده است و همین روایت شیخ صدوق را ملامحمدباقر مجلسی در «بحارالانوار» نقل کرده است.^{۲۰} مجلسی این داستان بلوهر و بوداسف را به فارسی برگردانده و در کتاب «عین الحیوة» آورده است.^{۲۱}

در اینجا روایت عربی تمثیل «مرد آویزان در چاه» را از کتابهای کلیده و دمنه و بلوهر و بوداسف باهم مقایسه می‌کنیم تا ضمن دانستن اختلافات جزئی آنها، مشخص گردد که مأخذ اصلی این هر دو روایت منبعی واحد است.

من کتاب کلیله و دمنه

فالتمسْتُ للإنسان في ذلك مثلاً وإذا

منله مثل رجل نجا من خوف فيل هائج

فألجأه الهرب الي بر فتدلى فيها و تعلق

بغصنين نابتين على شفيرها فوقعت رجلاه

على شيء عمدهما في طي البئر

فنظر إلى موضع رجله فإذا هو بأربع أفاع

قد أطلعن رء وسهن من اجحرتهن و نظر إلى

قعر البئر فإذا هو بتنين فاغر فاه نحوه

منتظرا له ليقع فيأخذه و رفع رأسه إلى

انغصنين فإذا في أصولهما جردان

من كتاب بلوهر و بوداسف

قال بلوهر: زعموا أن رجلا خرج في

مفازة فيينا هو يسمي فيها إذ حمل عليه

فيل مقتلم فاطلق الرجل هاربا موليا عنه

وأتبعه الفيل حتى غشيه الليل

فاضطره إلى بر فتدلى فيها و تعلق

بغصنين نابتين على شفيرها و وقعت قدماه

على شيء عمدهما في عرض البئر

فلما تبين الغصنين فإذا في أصلهما جردان

أحدهما أبيض و الآخر أسود يقرضان الغصنين

دائبين

ونظر إلى ما تحت قدميه فإذا هو بأربع أفاع

قد أطلعن برء وسهن من اجحرتهن و نظر إلى

قعر البئر فإذا هو بتنين فاغر فاه نحوه

يتوقع التقامه ثم رفع رأسه إلى

الغصنين

أحدهما أبيض والآخر أسود يقرضان الفصين

دائبين لا يفتران

فبينما هو في النظر في ذلك والإهتمام لنفسه

وإبتغاء الحيلة في ذلك إذ نظر فإذا قريب

منه كوازة نحل قد صنع شيئا من عسل

فتطعم منه شيئا قليلا

فإذا

في أعلاهما شيء من عسل النحل

فتطعم من ذلك العسل شيئا قليلا فألهما ما

فوجد حلاوته فشغلته حلاوته

عن التفكير في شيء من أمره

والتماس حيلة ينجي بها نفسه ونسى ولم يذكر

الحيات الأربع التي رجلاه عليها

ولا يدري متى تهيج به أحدهن ولم يذكر

أن الجرذين دائبان في قطع الفصين اللذين يتعلق

بهما وانهما اذا قطعا هما وقع في لهوة التنين

وجد من حلاوة ما تطاعم منه في عاجل لذاتها

عن الإهتمام والتفكير في امر الفصين اللذين

هو متعلق بهما وقد عاين اسراع الجرذين في قطعهما

والحيات الأربع التي اعتمدت رجلاه عليهن

ولا يدري متى تهتاج به واحدة منهن

والتنين

الفاغر فاه الذي لا يدري كيف مصيره عند

وقوعه في لهواته

فلم يزل لاهيا غافلا مشغولا بتلك الحلاوة

حتى وقع على التنين فهلك

فشبهت البئر بالدنيا المملوءة آفات و بلايا

وشرورا ومخاوف ومهالك وعاهات

وشبهت الحيات الأربع بالأخطا الأربعة

التي بُني جسد الإنسان عليها من العرة والبلغم

اما البئر فالدنيا المملوءة آفات و بلايا

وشرورا

| | |
|---|--|
| | (والريح) والدم و متى يهيج منها شيء فهو كحمة الأفاعي و السم المميت |
| و اما الغصان فالحياة | و شهت الغصنين بالحياة |
| و اما الجردان فالليل و النهار | و شهت الجرذين الأسود و الأبيض بالليل و النهار |
| و إسراعهما في قطع الغصنين اسراع الايام و الليالي في الآجال | و قرضهما للغصن دائبين دور الليل و النهار في إفناء الأيام و الاجال التي هي حصون الحياة |
| و اما الافاعي الاربع فالاخلاط الاربعه التي هي السموم القاتلة من المرة و البلغم | |
| و الريح و الدم التي لا يدري صاحبها متى تهيج به | |
| و اما التنين الفاغر فاه لالتقامه فالموت الراصد الطالب | و شهت التنين الفاغر فاه بالموت الذي لا بد منه |
| و اما العسل الذي اغترّ المغرور بقليل فما ينال الناس من لذة العيش و شهواتها | و شهت العسل بهذه الحلاوة القليلة التي يرى الإنسان و يسمع و يطعم و يشم |
| و نعيمها و دعته من لذة الطعام و المشرب و الشم و اللمس و السمع و البصر | و يلمس فتشغله عن نفسه و تنسيه أمره و تلهيه عن شأنه و تصدّه عن سبيل نجاته |

نکته بسیار قابل توجه در مورد کتاب «بلوهر و بوذاسف» این است که، گرچه چهار چوبه اصلی آن از داستان زندگی بودا گرفته شده است، در زندگی نامه‌های هندی بودا، آموزگار اندرزگویی به نام «بلوهر» وجود ندارد. زیرا به گواهی متون هندی، بودا «معلمی» نداشته است. از سوی دیگر، این تمثیل که در کتاب کلیله و دمنه و روایت فارسی دیگر آن یعنی «داستانهای بیدپای ۲۲»

آمده است، در کتاب «پنجه تنتره» و روایات مختلفی که از آن به زبان هندی موجود است، وجود ندارد. بنابراین مهم‌ترین سؤالی که پیش می‌آید این است که تمثیل «مرد آویزان در چاه» از کجا و از چه منبع واحدی اخذ شده است؟

در مقایسه حکایات «کلیله و دمنه» با «پنجه تنتره» معلوم می‌شود که برخی از داستانهای کلیله و دمنه از منابع دیگر ادبیات هندی اخذ شده‌اند. ضمن بررسی حماسه بزرگ هند «مهابهاراتا» معلوم می‌گردد همچنانکه سه باب از کلیله و دمنه عربی و فارسی که عبارتند از: موش و گربه، شیر و شغال و پادشاه و فنزه، از دفتر دوازدهم «مهابهاراتا» اقتباس شده است. تمثیل مورد بحث نیز در فصل پنجم و گزارش آن در فصل ششم دفتر یازدهم حماسه «مهابهاراتا» موسوم به "stree parva"^{۲۳} آمده است. این تمثیل، بخشی از نصایح حکیمی فرزانه به نام ویدوره "Vidura" است که برای تسلی خاطر شهیار نایبایی به نام دهریتراشتر "Dhrita-Rāshtra" که در نبرد نهایی «مهابهاراتا» موسوم به «کورو کشترا» "Kuru-Kshetra" صد فرزند خود را از دست داده، بازگو شده است.

در ترجمه فارسی موجود از «مهابهارات» که در سال ۱۰۲۳ هجری بوسیله تقیب‌خان از متن سنسکریت برگردانده شده است، برخی از حکایات و گزارشها از جمله تمثیل مورد بحث برای رعایت اختصار حذف شده است. از اینرو، برای آگاهی از جزئیات آن برگردان فارسی این تمثیل را که از متن انگلیسی ترجمه کرده‌ام، نقل می‌کنم.

مرد آویزان در چاه

روایت لمبهاراتا

«برهمنی بود که در این دنیای بزرگ می زیست: ناگهان خود را در جنگل وسیع و دورافتاده‌ای که پر از حیوانات درنده بود یافت. جنگلی که از هر سو با شیران و ددان دیگری که مانند فیل بودند احاطه شده بود و همگی این وحوش با صدای بلند می‌غزیدند و نعره می‌کشیدند. چنان جنگل مخوفی بود که حتی yama (خدای قلمرو و مرگ) نیز از ورود بدان می‌هراسید. از دیدن چنین جنگلی قلب برهمن به لرزه افتاد و موی بر اندامش راست ایستاد و تمامی علائم ترس و وحشت در وجود او ظاهر شد. چون وارد جنگل شد، پابه فرار گذاشت و همچنان این سو و آن سو می‌دوید؛ در حالی که چشمانش به دنبال یافتن کسی بود که بتواند او را در پناه خود بگیرد. در همان حال که نابودی آن موجودات را آرزو می‌کرد وحشت زده می‌گریخت ولی قادر نبود در گریز از آنها فاصله بگیرد و یا آنها را از خود دور کند. در آن حال دید که توری دورادور آن جنگل خوفناک را احاطه کرده و زنی ترسناک با بازوانی گشاده، آنجا ایستاده است. همچنین مشاهده کرد که آن جنگل مملو از افعی‌های هراسناکی است که هر یک پنج سر داشتند. افعی‌ها به قدری دراز بودند که سر به آسمان می‌ساییدند. در این جنگل، چاهی بود که سر آن با شاخه‌ها پوشیده شده بود. برهمن در اثنای سرگردانیش بدان چاه مخفی افتاد و در خوشه‌های درهم گره‌خورده علفها گیر کرد و همچنان معلق در آن چاه آویزان بود. در این حال ازدهای سهمگین عظم‌الجثه‌ای را درون چاه دید و نزدیک دهانه چاه، چشمش به فیل غول‌آسای سیاه‌رنگی افتاد که شش سر و دوازده پا داشت و به تدریج به سر چاه نزدیک

می شد. در میان شاخه های درختانی که دهانه غار را پوشانده بودند، زنبورهای ترسناکی را دید که مشغول خوردن عسلهای انباشته در کندوهایشان بودند و مرتباً میل چشیدن آن عسل را داشتند که گرچه برای همه مخلوقات شیرین است ولی فقط می تواند توجه کودکان را جلب نماید. در این میان، شانه عسل به زیر افتاد و آن مردی که در چاه آویزان بود به خوردن آن عسلها مشغول شد. در چنان موقعیت وحشتناکی عطش و حرص خوردن آن عسلها را کنار نمی گذاشت. حتی در چنان شرایط هولناکی، مرد آویزان در چاه از زندگی سیر نشده و قطع علاقه نمی کرد. تعدادی از موشان سپید و سیاه پیوسته بُن آن شاخه هایی را که بدان آویزان بود، می جویدند. همه چیز ترسناک بود. ترس از آن وحوش و آن زن مخوفی که در پیرامون جنگل بود، ترس از آن ازدهایی که در قعر چاه بود، ترس از آن فیلی که نزدیک دهانه چاه بود، ترس از قطع شدن شاخه ای که بدان آویزان بود و موشها آن را می جویدند و بالاخره ترس از آن زنبورهایی که در اطراف او برای چشیدن عسل در پرواز بودند. در چنین وضع و حالی، او غافل از هوش و حواس خود، محصور در آن فضای دهشتناک، هنوز از زندگی سیر نشده بود و از آزمندیش برای طولانی تر شدن عمرش چیزی کاسته نمی شد.»

نکته مهمی که تاکنون بدان اشاره ای نشده، آن است که گونه دیگری از این تمثیل در دفتر اول «مهابهاراتا» فصل چهل و پنجم نیز آمده است که برخی از اجزای این تمثیل از جمله آویزان بودن مرد در چاه و تمسک جستن او به طنابی که به وسیله موشی جویده می شد، در آن آمده است.

بدین ترتیب، با توجه به آنچه ذکر شد، روشن می گردد که منبع و مأخذ اصلی «حکایت مرد آویزان در چاه» که در کتاب «کلیله و دمنه» و نیز در

داستان «بلوهر و بوداسف» آمده است و از طریق داستان اخیر در اطراف و اکناف گیتی راه یافته به هرگونه زبان در روایات ملل مختلف جهان ضبط شده، حماسه «مهابهاراتا» است که برزویه آن را از متن سنسکریت اخذ و به زبان پهلوی برگردانده است و واسطه انتقال و انتشار این تمثیل از شرق به غرب متون ایرانی میانه‌اند.

پی‌نوشتها

۱. ابن ندیم از این کتاب در صدر کتب افسانه هندی نام می‌برد. رک. الفهرست، چاپ مصر، ۱۳۴۸ ه. ق. صص. ۴۲۵-۴۲۲.
۲. محمدجعفر محبوب به نقل از کتاب «از سعدی تا جامی - جلد سوم تاریخ ادب ادوارد براون - ترجمه علی اصغر حکمت» می‌نویسد: قناعی طوسی کتاب کلیله و دمنه را برای سلطان عزالدین کیکاوس (۶۶۲-۶۴۱) یکی از سلاجقه معروف روم، به نظم درآورد و به پاداش آن لقب ملک الشعرايي یافت. رک. درباره کلیله و دمنه، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹. صص. ۱۵۱-۱۵۲.
۳. کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ص ۲۸.
۴. مأخذ پیشین، ص ۴۳.
۵. نک. محمدجعفر محبوب، درباره کلیله و دمنه، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۹.
۶. رک. A. Berriedale Keith, A. History of Sanskrit Literature, London, 1920, p.256
این شیوه تلفیق نظم و نثر در ادبیات بودایی «گاتا» خوانده می‌شود. آنتوان میه معتقد است که «گاهان» اوستایی نیز در ابتدا آمیزه‌ای از نظم و نثر بوده ولی قسمتهای منثور آن از بین رفته است و از اینرو مطالب گاهانی پراکنده و نامرتبط به نظر می‌رسد. برای توضیح بیشتر در این مورد نگاه کنید به:
A. Meillet, Trois conferences sur les Gātha de L'Avesta, Paris, 1925, p. 19 ff.
۷. در مقدمه ابن مقفع در این مورد آمده است: «برزویه گفت اگر بیند رای ملک

بزرجمهر را مثال دهد تا بایی مفرد در این کتاب بنام بنده مشتمل بر صفت حال من پردازد...» نک. صفحه ۳۶، کلیله و دمنه، تصحیح مینوی.

همچنین در دیباچه نصرالله منشی آمده است که یکی از براهمه هند را پرسیدند که «می‌گویند به جانب هندوستان کوههاست و در وی داروها روید که مرده بدان زنده شود.» (ص ۱۸، مینوی) این داستان را که به «درخت زندگی» شهرت یافته و چگونگی دستیابی برزویه به کتاب کلیله و دمنه را شرح می‌دهد، مولوی به نظم کشیده که با این بیت آغاز می‌شود:

گفت دانایی به رمز ای دوستان که درختی هست در هندوستان...

8. Ernst Kuhn, "Der Mann im Brunnen, Geschichte eines indischen Gleichnisses" , Festgruss an Otto von Böhtlingk. Stuttgart, 1888, pp. 68-76.

۹- حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقہ، تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۴۰۹.

۱۰- در ترجمه یونانی، حیوان ترسناکی که مرد از او فرار کرده به چاه درمی‌آویزد به جای فیل، «یونی کورن = Unicorn» آمده است. یونی کورن حیوانی اساطیری است و به شکل اسبی که یک شاخ بر پیشانی‌اش روییده، تصویر می‌شود.

۱۱- برای آگاهی بیشتر در مورد این رمان نگاه کنید به:

St. John Damascene, Barlaam and Ioasaph, English translation by G.R. Woodward, London, 1914.

هر دو صورت یونانی و ترجمه انگلیسی تمثیل مورد بحث در صفحات ۱۸۷-۱۹۱ این کتاب آمده است.

۱۲- برای اطلاع بیشتر در مورد این تحقیقات نگاه کنید به کتابهای:

D.M. Lang, The Wisdom of Balahvar. A Christian Legend of Buddha, London, 1957; D.M. Lang, The Balavariani (Barlaam

and Josaphat): A tale from the Christian East, translated from the old Georgian, London, 1966; Idem: "St. Euthymius the Georgian and the Barlaam and Iosaph Romance", Bulletin of the School of Oriental & African Studies, Vol. XVII; part 2, 1955, pp. 306-325; Francois de Blois, Burzoy's Voyage to India and the Origin of the Book of Kalilah wa Dimnah, London, 1990.

۱۳- برای آگاهی بیشتر در این مورد به مراجع زیر نگاه کنید:

J.P. Asmussen, "Der Manichäismus als Vermittler Literarischen Gutes", Temenos 2, Helsinki, 1966, pp. 5ff.; A.A. Gvakharia, The Persian Versions of "Balavariani" ("Budaf= Yodaf and Blahvar"), Tiflis, 1985.; D.M. Lang, "The Life of the Blessed Iodasaph: A New Oriental Christian Version of the Barlaam and Iosaph Romance", BSOAS, vol. xx, 1957, pp. 389 ff.; Idem, The Wisdom of Balahvar, London, 1957 (with extensive bibliography pp. 125-28.)

۱۴- برای اطلاع بیشتر نک. و.ب. هنینگ، «قدیمی ترین نسخه شعر فارسی»، مجله دانشکده ادبیات تهران، جلد پنجم، شماره ۴ و مقاله زیر در یادنامه تقی زاده:

W.B. Henning, "Persian Poetical Manuscripts from the time of Rūdaki, "in A Locust's leg. London, 1962, pp. 89-104.

۱۵- ظاهراً گونه دیگری از نام «بودا» است.

۱۶- الفهرست، تصحیح فلوجل، لایپزیک، ۱۸۷۲، صفحه ۳۰۵.

۱۷- برای توضیحات بیشتر در این مورد، نک: مقاله پرفسور آسموسن در جلد سوم دایرة المعارف ایرانیکا، تحت عنوان: Barlaam and Iosaph

۱۸- متن یونانی همراه با ترجمه انگلیسی این کتاب را محقق به نام

- «وود وارد» (G.R. Woodward) در سال ۱۹۱۴ در سلسله انتشارات دانشگاه هاروارد منتشر کرده است. در این کتاب نیز از یوحنا دمشقی (St. John Damascene) به عنوان مؤلف کتاب نام برده شده است و در تصویری که در صفحه آغازین آن از «برلام» و «ایوسف» داده، برلام را در کسوت راهبی مسیحی مجسم کرده است.
- ۱۹- رک. مقاله یاد شده آسموسن در ایرانیکا.
- ۲۰- شیخ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، جلد ۷۵، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ. ۱۹۸۳ میلادی.
- ۲۱- سید ابوطالب میرعابدینی روایت فارسی مجلسی را که ترجمه‌ای از روایت عربی ابن بابویه است، به طور مستقل منتشر کرده است. نک. بلوهر و بوذاسف، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۲- داستانهای بیدپای، ترجمه محمدبن عبدالله البخاری، به تصحیح پرویز ناتل خانلری - محمد روشن، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱. تمثیل مورد بحث در صفحات ۷۰-۶۹ این کتاب در «مقدمه برزو» آمده است.
- ۲۳- در ترجمه فارسی کتاب مهابهاراتا نام این دفتر به صورت «استری پرب» آمده است. نک. مهابهارات، ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی مشهور به نقیب خان، تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۵۸، صفحه ۴۹۳.

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی و عربی

- ۱- بحار الانوار، ملا محمدباقر مجلسی، جلد ۷۵، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۹۸۳ میلادی.
- ۲- بلوهر و بوذاسف به روایت شیخ صدوق و ملا محمدباقر مجلسی، تحقیق و بررسی سید ابوطالب عابدینی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶.
- ۳- ترجمه کليلة و دمنه انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
- ۴- ترجمه فارسی مهابهارات، ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، جلد دوم، تهران ۱۳۵۸.
- ۵- حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- ۶- داستانهای بیدپای، ترجمه محمدبن عبدالله البخاری، تصحیح پرویز ناتل خانلری - محمد روشن، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۱.
- ۷- کليلة و دمنه عربی، ترجمه ابن مقفع، دار مکتبه الحیاة، بیروت، صص ۱۱۱-۱۱۰.
- ۹- الفهرست، ابن ندیم، تصحیح فلوگل، لایپزیک ۱۸۷۲.

منابع خارجی

- 1- Barlaam and Ioasaph, English trans. by G. R. Woodward. London, 1914.
- 2- The Mahabharata, English trans. by Kisari Mohan Ganguli, Vols. I and VII, New Delhi, 1974.
- 3- Asmussen "Der Manichäismus als Vermittler literarischen Gutes". Temenos 2, Helsinki, 1966.
- 4- ———, Barlaam and Iosaph, Encyclopaedia Iranica, vol, 111, London, 1989.
- 5- Boyce, Mary, The Indian fables in the Letter of Tansar", Asia Major (New Series) V, 1966, pp. 50-58.
- 6- Edgerton, Franklin, The Panchatantra Reconstructed, 2 vols. (American Oriental Series, vol. 2-3) New Haven, 1924.
- 7- Gimaret, Daniel, Le Livre de Bilawhar et Būdāsaf selon la version arabe ismaélienne, Geneva/Paris, 1971.
- 8- Henning, W. B. Persian Poetical manuscripts from the time of Rudaki, "A locust's leg", London, 1962, pp. 89-104.
- 9- Kuhn, Ernst, "Der Mann im Brunnen, Geschichte eines indischen Gleichnisses", Festgruss an Otto von Böhtlingk, Stuttgart, 1888, pp. 68-76.
- 10- Lang, D. M., The Wisdom of Balahvar, A Christian Legend of Buddha, London, 1957.

- 11- ———, *The Balavarani (Barlaam & Josaphat). A tale from the Christian East, translated from the old Georgian*, London, 1966.
- 12- ———, "st. Euthymius the Georgian and the Barlaam and Ioasaph Romance", *BSOAS*, vol. XVII: part 2, 1955, pp. 306-325.
- 13- Francois de Blois, *Burzōy's Voyage to India*, London, 1990.
- 14- Ross, E. D. "An Arabic and the Persian metrical Version of Burzoe's autobiography from *Kalila wa Dimnah*" *BSOS* IV, (1926-8) pp. 441-472.
- 15- Shaked s. "From Iran to Islam: Notes on some themes in transmission" *J.S.A.S.* IV, (1984) pp. 31-67.
- 16- Meillet, *Trois Conferences sur les Gātha de L'Avesta*, Paris, 1925.